

جواب هدیه چهارم / جواب برایم بگو ، بررسی کنید ،
ایستگاه فکر ، بین و بگو ، تدبر کنیم درس پانزدهم هدیه
ها چهارم / صفحه ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۲ و ۱۰۳ هدیه ها کلاس
چهارم درس ۱۵ :: یک ماجرای زیبا

جواب برایم بگو صفحه ۹۹ هدیه ها چهارم

از کار خلبان قهرمان، شهید عباس بابایی آموختم که ... به
ناتوان و افراد ضعیف قبل از کمک خواستن آنها باید کمک
کنیم...

جواب بررسی کنید صفحه ۹۹ هدیه ها چهارم

آیا برای کمک به دیگران همیشه باید منتظر باشیم تا آنها
از ما کمک بخواهند؟

جواب: خیر



هفته‌ی گذشته دوستم نتوانست به
مدرسه بیاید. من امروز **درس‌های**
هفته قبل را برای او توضیح دادم.



دوستم پایش شکسته است و با
عصا به مدرسه می‌آید. من **کیف و**
وسایل او را برایش به می‌آورم.

همگام درس

دوستم امروز لقمه‌اش را در خانه
جا گذاشته است. من

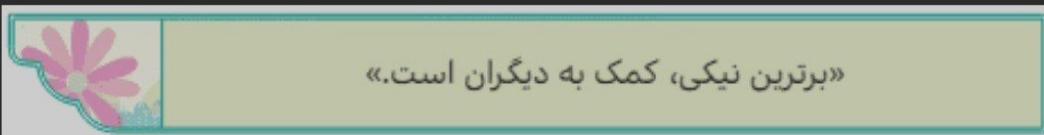
از لقمه‌ی خود به او دادم.



جواب گفت‌وگو کنید صفحه ۱۰۰ هدیه ها چهارم

با توجه به داستان، درباره‌ی معنای این سخن امام علی (علیه‌السلام) با دوستان خود گفت‌وگو کنید.

جواب: بهتر است همیشه به دیگران کمک کنیم تا هم خدا و هم بنده‌ی خدا از ما راضی باشند.



جواب به کار ببندیم صفحه ۱۰۰ هدیه ها چهارم

این قصه را بخوانید؛ سپس عبارت پایان آن را کامل کنید.

نرم نرمک باران می‌بارید.
کیفم روی دوشم بود و به سوی مدرسه می‌رفتم. دست‌هایم یخ کرده بودند.
باران، کم‌کم شدید شد و من بدون چتر تندتند از کوچه‌ها می‌گذشتم.
قطره‌های باران به صورتم می‌خورد و بیشتر سردم می‌شد.
ناگهان احساس کردم حتی یک قطره باران هم به صورتم نمی‌خورد. فکر کردم باران قطع شده اما وقتی دقت کردم، دیدم خانم همسایه چتر خود را بالای سرم گرفته است.
به او سلام کردم و او هم با لبخند جوابم را داد.
خانم همسایه تا در مدرسه همراه من آمد و بعد با من خداحافظی کرد و برگشت.
با اینکه مسیروش با من یکی نبود اما برای کمک کردن به من تا جلوی در مدرسه آمده بود. چه همسایه‌ی مهربانی!

پنهان

وقتی مهربانی خانم همسایه را دیدم، با خودم تصمیم گرفتم ... منم مثل او مهربان باشم و به دیگران کمک کنم بدون اینکه آنها از من کمک بخوانند.

جواب ایستگاه فکر صفحه ۱۰۲ هدیه ها چهارم

داستان زیر را بخوانید و جمله‌ی آخر آن را کامل کنید.

جواب: زمستان آن سال هوا خیلی سرد بود.

همه‌ی بچه‌ها با لباس‌های گرم و پشمی به مدرسه می‌آمدند. پدر علی برای او یک بارانی گرم خریده بود تا در هوای سرد زمستان بپوشد.

یک روز مادر علی متوجه شد که علی بارانی‌اش را نمی‌پوشد و با همان لباس‌های همیشگی به مدرسه می‌رود! وقتی علی از مدرسه برگشت، از او پرسید: «علی جان! چرا بارانی‌ات را نمی‌پوشی؟»

علی سرش را پایین انداخت و گفت: «من هر روز با هم کلاسی‌ام به مدرسه می‌روم. او بارانی ندارد و سردش می‌شود؛ من هم نمی‌پوشم تا مانند او باشم و او ناراحت نشود.»

مادر لبخندی زد و فردای آن روز یک بارانی گرم دیگر خرید و به بهانه‌ای آن را به دوست علی هدیه کرد.

از آن پس علی بارانی‌اش را می‌پوشید و خوشحال و خندان با دوستش به مدرسه می‌رفت.

جواب برایم بگو صفحه ۱۰۳ هدیه ها چهارم

آدم‌های موفق و بزرگ مانند شهید علی صیّاد شیرازی، در کودکی هم افراد بزرگ و مهربانی بودند و به دیگران کمک می‌کردند.

جواب تدبر کنیم صفحه ۱۰۳ هدیه ها چهارم

أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ

به دیگران نیکی کن؛ آن چنان که خدا به تو نیکی کرده است.

سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۷



میان این آیه و داستانی که خواندید، چه ارتباطی می‌بینید؟

جواب: همان طور که خداوند مهربان است و به بندگان خود کمک میکند بندگان او نیز باید گام به گام هدیه‌به دیگران کمک کنند و به فکر افراد نیازمند و ناتوان باشند.